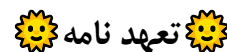




## پیغام عشق

قسمت دویست و دوم





غزل ۱۵۵۹، برنامه ۸۵۲

دیوان شمس، غزل ۱۵۵۹

من دوش به تازه عهد کردم

سوگند به جان تو بخوردم

من هر لحظه فضاگشایی می‌کنم و همین لحظه که حس می‌کنم از جنس تو هستم، اهمیت این کار را درک کردم، تعهدم را تازه کردم، رفتارم را هماهنگ کردم و می‌کنم در هر لحظه.

دیوان شمس، غزل ۱۵۵۹

کز روی تو چشم بر ندارم

گر تیغ‌زنی، ز تو نگردم

من تصمیم گرفتم مرکزم را عدم نگه دارم و قرین تو باشم و چشم دلم را از روی تو بر ندارم و اگر در این راه دچار درد شدم، چشمم را از روی تو بر نمی‌دارم.

من می‌دانم که همانیده هستم و انداختن و شناسایی همانیدگی‌ها سخت است، ولی من از تو برنخواهم گشت.

من تصمیم گرفتم، انتخاب کردم، شناسایی کردم، هر کاری بکنی من مرکزم را از عدم به یک همانیدگی یا الگوهایی مثل خشم، ترس، شکایت، حسادت یا هر واکنش، عمل و دید ذهنی تغییر ندهم.

دیوان شمس، غزل ۱۵۵۹

درمان ز کسی دگر نجویم



### زیرا ز فراق تُست دردم

من تصمیم گرفتم درمان از این جهان نخواهم. چون دردهای من از کم داشتن یا کم همانیده شدن نیست، علت دردهایم، قطع شدن ارتباطم با تو و ایجاد قضاوت و مقاومت من بخاطر همانیدگی ها است.

پس ادامه می‌دهم و تعهدم به عدم را خیلی بیشتر، رفتارم را هماهنگ تر با عدم می‌کنم.

دیوان شمس، غزل ۱۵۵۹

در آتشم آر فرو بری تو

گر آه برآورم نه مردم

اگر وارد آتش دردهای هشیارانه شوم، اگر شکایت کنم، پس انسانی که تو می‌خواهی نیستم، پس تعهدم را بهم نمی‌زنم.

مانند چرخ آسیاب، سرگشته و بدون قضاوت ذهنی و مقاومت در برابر درد هشیارانه در شناسایی و انداختن همانیدگی ها

ادامه می‌دهم. هر روز تا مدتی طولانی، در برابر تمام وضعیتها و چالش ها فضاگشایی می‌کنم.

دیوان شمس، غزل ۱۵۵۹

برخاستم از رهت چو گردی

بر خاک ره تو باز گردم

من هشیارانه به صورت گرد و متواضعانه زیر پای تو می‌نشینم، با تسلیم واقعی و کامل، تا تو، ای زندگی، قدمت را بر چشم

من بگذاری.

❤️ با عشق و احترام ❤️

نرگس از نروژ 🙏



سلام 🙏

روز شیرین امروز، مبارک 🌹

فریدون هستم از مهرشهر کرج

هفتاد و پنجمین بیت، با کلمه‌ی (آلست) از ابیات مولانا

مولانا، رباعی ۱۸۷۰

(۱) دل از می عشق، مست می پنداری

جان، شیفته‌ی آلست می پنداری

(۲) تو نیستی و بلای تو، در ره تو

آنست که «خویش»، «هست» می پنداری

بار دیگر، مولانا از زبان زندگی با ما سخن می گوید.

فعل «پنداشتن» در این رباعی، خیلی زیبا و بجا به کار رفته است.

اصلی ترین معنای کلمه‌ی «پنداشتن»، در لغتنامه، گمان کردن و تصور کردن آمده، همچنین به وهم و خیال کردن هم اشاره شده.

پس زندگی، به رهرو یا به همه‌ی انسان‌ها اینگونه می گوید که: تو گمان می کنی که از شراب سرخ یکتایی و عشق الهی مست هستی؟ فکر می کنی که از عمق وجودت، با من یکی هستی؟ گمان می کنی در بلی و توافق هستی و خیال می کنی شوق فراوانی در تسلیم، برابر قضا از خود نشان می دهی؟

اما در حقیقت تو اینگونه که گمان می کنی و خیال یا فکر می کنی نیستی!



چرا مولانا تا این حد واضح و روشن به ما می‌گوید که: «فکر می‌کنیم» که عاشق و مست خدا هستیم و عاشق یکی شدن دوباره با او هستیم؟

یکی ما هستیم و یکی خدا. پس بیت اول رباعی مولانا، کاملاً شرح حال ماست.

ما تا زمانی که با حواس محدود خود، تکیه بر دانش اکتسابی و دست‌چندم خود و با حفظ تمام منیت‌ها و همانندگی‌های خود، به عنوان سالک و رهرو یا هر نام دیگری، مشغول ذکر، ستایش و عبادت خدای بیرونی هستیم، شامل این خطاب مولانا و زندگی هستیم.

بله! ما در گمان و خیال و وهم و فکر و پنداریم؛ چون در بهترین حالت، هنوز با یک دست «من»‌های دانش و پول و نام و شهرت را نگه داشته‌ایم و دست دیگرمان را به سوی او دراز کرده‌ایم.

ما با عینک همانیده بسوی او می‌رویم و این دید پر از کج بینی و شک و دوگانگی است؛ پر از سود و زیان بینی و قضاوت و مقایسه است. چطور ما با حفظ این «من ذهنی» بزرگ می‌توانیم دلی مست از می‌عشق داشته باشیم و از درون به یکتایی و یکی شدن با او پاسخ‌بندی و سرسپردگی بدهیم؟

در بخش‌های میانی قصه‌ی پند گفتن موسی (ع) به فرعون و برافروخته شدن همامان وزیر او از دفتر چهارم ابیات بی‌نظیری درباره‌ی خطای نگاه داشتن این «من» آمده است.

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۶۵ و ۲۷۶۶

این فروع است و اصولش آن بود

که ترفع شرکت یزدان بود

چون نمردی و نگشتی زنده زو

یاغی‌ای باشی به شرکت ملک‌جو



اصلی‌ترین زیان نگه‌داشتن این «من»، برتری طلبی و شریک شدن با ذات حق تعالی است؛ یعنی دویی پدید آمد و ما این دوگانگی را در ذهن پدید آورده‌ایم.

در بیت دوم رباعی، مولانا می‌گوید: بلا یا مشکل اساسی تو در این گمان و فکر بیهوده، تنها خود «تو» هستی. اینک «من» خود را، حقیقی پنداشتی، «هستی» خود را باور کردی و با آن هم هویت شدی، مشکل اصلی توست. تو این فکر را حقیقی پنداشتی و با حفظ آن، ادعای می‌عشق الهی و الست هم داری؟

پس اولین و آخرین و تنها کاری که این لحظه باید انجام داد، این است که از ادامه‌ی پنداشتن به این «من» دست برداریم.

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۶۷

چون بدو زنده شدی آن خود وی است

وحدت محضست، آن شرکت کیست؟

فکری که «ما» به آن پرداختیم. کافی است این فکر همانیده را رها کنیم تا محو شود.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۸۴۱

محو می‌باید نه نحو اینجا، بدان!

گر تو محوی، بی خطر در آب ران

در این آب راندن، همانا یکی شدن ما با اصل خودمان است و هر چه زودتر باید هویت‌های گوناگونی که تا کنون به آن‌ها چسبیده‌ایم را رها کنیم. هیچ راه دیگری نیست! این زرنگی ذهنی که مبادا حکومت فرعون وار خود را بر جهان اطرافمان از دست بدهیم، یک پندار و خیال پوچ است.



تمام قوانین الهی، مخصوصاً قانون اصیل جبران می گوید که: اول تو باید این من را بدهی.  
پروردگار یکتا، که خودش اصل و ذات جبران است، پیشاپیش مشتری من های ما بوده است.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۳

مشتری ماست الله اشتری

از غم هر مشتری هین برتر آ

ما نیز باید از غم هر مشتری دیگر ذهنی و توهمی، همانگونه که رباعی به ما گفت، از پندار هر مشتری دیگری که سود بیشتری به من ذهنی ما بدهد در بیاییم و متعالی شویم.

باید این «من»ها را تقدیم آن مشتری ای کنیم که پیشاپیش همانیدگی های ما را خریده و اصیل ترین بها را بابتش پرداخت کرده؛ که همانا بهشت یکتایی اوست.

با سپاس فراوان

فریدون از مهرشهر کرج



طبقه بندی ابیات

سلام آقای شهبازی نازنین

بهتون نمیگم استاد، چون واژه استاد رو دوست ندارین، و شرط جبران هست که شما رو تو معذورات شنیدن واژه ای که دوست ندارین قرار ندهم. در غیر این صورت کلمه استاد برای شما کم هم هست، شما راهبر، پیر، و دانای زندگی من و خانواده گنج حضور هستین. شما آقای شهبازی هستین و باز شاه که پیغام رسان از طرف جانان هستید.

در حال طبقه بندی ابیات به زیرمجموعه های کلیدی آموخته هایم هستم.

برای قانون جبران و زکات دانش این راه، این طبقه بندی رو در اختیار دوستانم میگذارم.

طبقه بندی اول، عدم

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۷۰

مخزن آن دارد که مخزن ذات اوست

هستی او دارد که با هستی عدوست

مثنوی، دفتر اول بیت ۳۲۰۱

آینه هستی چه باشد نیستی

نیستی بر گر تو ابله نیستی

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

جمله عالم، زین غلط کردند راه

کز عدم ترسند و آن آمد پناه





غزلیات شمس، غزل شماره ۲۵۱۳

چو آن عمر عزیز آمد چرا عشرت نمی سازی

چو آن استاد جان آمد چرا تخته نمی شویی؟

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۶

قبله را چون کرد دست حق عیان

پس تحری بعد از این مردود دان

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۷

هین بگردان از تحری رو و سر

که پدید آمد معاد و مستقر

غزلیات شمس، غزل ۱۸۳۷

رفته ره درشت من، بار گران ز پشت من

دلبر بردبار من، آمده برده بار من

غزلیات شمس، غزل ۱۶۲۲

نَفَسی وجود دارم که تو را سجود آرم

که سجود توست جانان، دعوات مستجابم

غزلیات شمس، غزل ۱۶۸۳

نقش و اندیشه من، از دم توست



گویی الفاظ و عبارات توأم

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸

از برای آن دل پر نور و بر

هست آن سلطان دلها منتظر

غزلیات شمس، غزل ۲۱۵۵

جرم تو گشت خدمتت، رنج تو گشت نعمت

شمع تو گشت ظلمتت، بند تو گشت جستجو

غزلیات شمس، غزل ۲۴۸۴

ای تو مدد حیات را، از جهت زکات را

طُره دلربا را بر دل من بیستی

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۹۷

ای دهنده قوت و تمکین و ثبات

خلق را زین بی ثباتی ده نجات

طبقه بندی دوم، صبر و فضا گشایی

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۵

هوی هوی باد و شیرافشان ابر

در غم مانند، یک ساعت تو صبر



مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۵۸

چونکه قسام اوست، کفر آمد گله

صبر کن، الصبر مفتاح الصله

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵

صبر وخاموشی جذوب رحمت است

وین نشان جستن، نشان علت است

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷

چون که سرکه سرکگی افزون کند

پس شکر را واجب افزونی بود

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۰

عاشق صنع توام در شکر و صبر

عاشق مصنوع کی باشم چو گبر

طبقه بندی سوم، ذهن خاموش. انصتوا

مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۷۴

چون مبارک نیست بر تو این علوم

خویشتن گولی کن و بگذر ز شوم

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۷



گفته او را من زبان و چشم تو

من حواس و من رضا و خشم تو

غزلیات شمس، غزل ۲۲۱۹

ای نشسته تو در این خانه پر نقش و خیال

خیز از این خانه برو، رخت ببر، هیچ مگو

غزلیات شمس، غزل ۸۷۸

خاموش ز حرف گفتن، تا بو که عقل کل

ما را ز عقل جزوی راه و عبر دهد

غزلیات شمس، غزل ۸۰۰

هین خموش باش و بیندیش از آن جان غیور

جمع شو، گر نبود حرف پریشان چه شود

رباعیات خیام

آنکس که مرا فکنده اندر تک و پو

او داند و او داند و او داند و او

غزلیات شمس، غزل ۵۷۷

چو ما اندر میان آییم، او از ما کران گیرد

چو ما از خود کران گیریم او اندر میان آید



غزلیات شمس، غزل ۲۱۳۱

اندیشه ات جایی رود، وانگه تو را آنجا کشد

ز اندیشه بگذر، چون قضا، پیشانه شو پیشانه شو

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

چون ملائک گوکه لا علم لنا

تا بگیرد دست تو علمتنا

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶

انصتوا را گوش کن خاموش باش

چون زبان حق نگشتی، گوش باش

با تشکر از شما و برنامه خوبتون

مانا هستم از کرج



❁ به نام خداوند جان و خرد

سلام

قصه ی حکیم و طاووس از دفتر پنجم، مثنوی، در برنامه ی ۸۴۶ گنج حضور

قسمت اول

❁ جناب مولانا در این قصه ی ظریف و زیبا چند مطلب بسیار مهم میگوید:

✓ اینکه ما باید دلمان را از چیزهای دنیوی بکنیم و آنها را لا کنیم. یعنی از مرکزمان برداریم و این بدان معنی نیست که آنها را به طور کلی از بین ببریم، بلکه منظور این است که با آنها همانیده نشویم و از آنها امنیت، شادی و آرامش نخواهیم؛ و نیازمند آنها نباشیم.

به این معنا که همه ی لطف هایی که خدا به ما کرده و نعمت های بیشماری که به ما داده قدرش را بدانیم، چه بسا که همین نعمتها میتواند ابزار رسیدن ما به حضور باشد و این درد هشیارانه ی کندن هم هویت شدگیها از مرکز و پاک شدن از نفس و نفسانیات است که ما را بیدار میکند، نه اینکه آن میل را به طور کلی از بین ببریم که این ناسپاسی ست. همچنین در این داستان میفرماید:

✓ نیازمندی به جهان، خاصیت من ذهنیست؛ این حالت، استغناست و بی نیازی از خدا که بسیار خطرناک است و این بدان معناست که در این لحظه خودم را از خرد و عشق زندگی و دم زنده کننده ی او محروم میکنم.

داستان بدینگونه آغاز میشود:

مثنوی، دفتر پنجم بیت ۵۳۷ و ۵۳۶

❁ پرّ خود میکند طاووسی به دشت



🌸 یک حکیمی رفته بود آنجا به گشت

🌸 گفت طاووسا چنین پرّ سنی

🌸 بی دریغ از بیخ، چون بر میکنی؟

🌸 میفرماید:

یک حکیمی به دشت میرود و می بیند که طاووسی همه ی پرهای خود را از بیخ می کند.

حکیم به طاووس می گوید:

ای طاووس زیبا چرا پرهای زیبا و باارزش خود را از بیخ و بن می کنی؟

✓ در این داستان طاووس ما هستیم و حکیم، زندگی. در اینجا میخواهد بگوید چیزهایی که زندگی به ما داده را نباید از بین ببریم، بلکه باید هویت خود را از آنها بکنیم.

دفتر پنجم، مثنوی، بیت ۵۳۸

🌸 خود دلت چون می دهد تا این حلل

🌸 بر کنی اندازیش اندر وحل

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۳۹

🌸 هر پرت را از عزیزی و پسند

🌸 حافظان در طیّ مصحف می نهند

میگوید: چطور دلت می آید پرهای به این زیبایی که چون ابریشم نرم و لطیف است و بسیار با ارزش را بکنی به طوری که قاریان و حافظان قرآن وقتی قرآن میخوانند آنرا لای قرآن میگذارند.



✓ این ابیات صراحتاً به ما میگوید:

آیات حق درون خود شماست

هر انسانی، مثل یک قرآن میماند باید. خودش خودش را بخواند

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۰

بهر تحریک هوای سودمند

از پرّ تو بادبزن میکنند

برای اینکه هوای سودمند را به حرکت در آورند از پر تو بادبزن درست می کنند.

✓ در اینجا هوای سودمند، همان دم ایزدیست و این بیت میخواهد، بگوید: باید از نعمت هایی که خدا به شما داده

استفاده کنید چون میل و نفسانیات با صبر و پرهیز با هم است و اگر میل و نفسانیات را زیر پا له کنیم، درست نیست چرا که این میل و خواستن است که سبب میشود ما همانیده شویم.

بعد خودمان را از همانیدگیها برهانیم و این کندن و درد هشیارانه کشیدن است، که ما را بیدار میکند، نه اینکه آن میل را به طور کلی از بین ببریم.

با وجود میل هست که صبر و پرهیز می کنیم و درد هشیارانه می کشیم و در ادامه می فرماید:

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۱ الی ۵۴۳

این چه ناشکری و چه بی باکی است

تو نمی دانی که نقاشش کی است

یا همی دانی و نازی میکنی ؟





❁ قاصدا قلع طرازی می کنی ؟

❁ ای بسا نازا که گردد آن گناه

❁ افکند مر بنده را از چشم شاه

این چه ناشکری و چه گستاخی ست، تو نمی دانی که نقاشش چه کسی هست؟

تو داری ناز میکنی و این ناز یعنی استغنا از خدا و زندگی. قضاوت و مقاومت در این لحظه یعنی بی نیازی از خدا و این استغنا خاصیت من ذهنیست.

❁ میفرماید: تو میدانی و داری ناز میکنی و عمدا و دانسته داری زیباییها را از بین میبری.

ای بسا، نازها یعنی حس بی نیازی انسان از خدا که آن گناه است و آن شخص را از چشم شاه (خدا) دور می کند.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴ الی ۵۴۶

❁ ناز کردن خوش تر آید از شکر

❁ لیک کم خایش، که دارد صد خطر

❁ ایمن آباد است آن راه نیاز

❁ ترک نازش گیر و با آن ره بساز

❁ ای بسا ناز آوری، زد پر و بال

❁ آخر الامر، آن بر آن کس شد وبال



❁ میفرماید: حالت استغنا از زندگی (خدا) برای من ذهنی، از شکر هم شیرین تر است. پس نازش را کنار بگذار که برای تو صدها خطر دارد؛ چون با مقاومت و قضاوت، عملاً نشان میدهی که از خدا بی نیاز هستی در حالیکه اگر راه نیاز به زندگی (خدا) را در پیش بگیریم این راه ایمن آباد است.

یعنی ایمنی خدا، یعنی زمانی که مرکزمان را عدم کنیم (خالی از همه دردها باورها و جسمها) دیگر زندانی ذهن نیستیم. این راه نیاز و عدم کردن مرکز، ترک نازش و ایمن آباد است. ایمنی و آسایش از آنجا می آید.

پس اگر درد هشیارانه داری صبر کن و با آن راه بساز که بی نیازی از عقل و خرد خدا بسیار خطرناک است.

✓ چه بسا انسانهایی که ناز کردند و با همانیدگی جلو رفتند و پر و بالی زدند و به ترقی رسیدند ولی آخر سر، همه‌ی آنها باعث بدبختی آنها شد.

همان پر و بال زدن ها و خوشی ها و پیشرفته‌ها، آخر سر به درد انجامید.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۷ الی ۵۴۸

❁ خوشی ناز ار دمی بفرازدت

❁ بیم و ترس مضمزش بگدازدت

❁ وین نیاز ارچه که لاغر می کند

❁ صدر را چون بدر انور میکند

✓ ما به صورت من ذهنی از حالت استغنا و بی نیازی از خدا خوشمان می آید، چون از مردم تایید و توجه و لقب می گیریم.

❁ این بیت به ما می گوید:



نباید فکر کنی که اگر این خوشی ناز، دمی تو را بلند میکند و پیشرفت میکنی و کارت رونق می گیرد، اما آخر سر بدبختی می آورد. و در درون یک بیم و ترس پوشیده‌ای دارد که آن بیم و ترس، ترا از بین می‌برد. وقتی انسان به این تامل برسد که به خدا (زندگی) نیاز دارد، اگرچه این نیاز او را لاغر میکند (یعنی همانند گیاهها را از بین می برد و من ذهنی را کوچک میکند)، صدر را یعنی مرکز ما را بی نهایت باز میکند. مرکز را عدم و خرد و عشق زندگی و دم ایزدی پیدا می کند.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۹ الی ۵۵۱

چون ز مرده ، زنده بیرون می کشد

هر که مرده گشت او دارد رشد

چون ز زنده مرده بیرون می کند

نفس زنده سوی مرگی می تند

مرده شو تا مخرج الحی الصمد

زنده ای زین مرده بیرون آورد

مولانا در این ۳ بیت کلیدی و مهم می فرماید:

✓ هر کسی نسبت به من ذهنی خود می میرد و حس نیاز به زندگی میکند، یعنی مرکزش را عدم نگه میدارد؟ این داروی درد اوست زیرا لحظه به لحظه از او هدایت می گیرد.

چون خدا که زنده است و ما در اصل او هستیم این مردگی من ذهنی را بیرون میکند بنابراین نفس زنده دائماً به خودش صدمه میزند، چون من ذهنی همیشه حول و حوش مرگ می تند؛ پس دانسته و آگاهانه ، نسبت به من ذهنی کوچک شو و بمیر.



یعنی از نفس و نفسانیات پاک شو تا خداوند بی نیاز که زنده را یعنی اصل تو که خود زندگیست را از من ذهنی تو که یک تصویر ذهنی موهومیست، بیرون آورد.

پس:

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۱

مردمده شو تا مخرج الحی الصمد

زنده ای زین مردمده بیرون آورد

با احترام و سپاس فراوان

سارا از شیراز



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com